



ویژگی های شخصیتی پیران ویسه

کلید واژه ها:
پیران، کاووس، افراسیاب، سیاوش
و سودابه، جنگ ایران و توران،
رستم، فرنگیس و کیخسرو و ...

چکیده:

چنان که در مقاله قبل دیدیم «پیران» شخصیت گاردان و بانفوذی است که در دربار افراسیاب پادشاه تورانی حضوری چشم گیر دارد. وی در شاهنامه چهره ای ممتاز و مثبت است. «پیران» از «خردمندی»، «صلح جویی»، «نیک نامی»، «فداکاری»، «مهربانی»، «وفای به عهد»، «وطن پرستی»، «راست کرداری»، «خداشناسی» و «عزت نفس» برخوردار است. پیران برای صلح بین توران و ایران و نجات قهرمانان تلاش می کند هر چند به رغم تدبیرهای وی، تقدیر (ماجرای سیاوش و...) به گونه ای دیگر رقم می خورد. اکنون پیران را از ابعدای دیگر بررسی می کنیم:

فراخواند و هم چون فرزند خویش وی را مورد لطف قرار دهد و در کشور توران برایش جایگاهی درخور بسازد و دختر خود را نیز به همسری او درآورد. هدف پیران از این پیشنهاد، ایجاد زمینه ای برای برقراری صلح پایدار بین دو کشور است. افراسیاب چون پیشنهاد پیران را می شنود به فکر فرو می رود و نیک و بد کار از نظرش می گذرد و:

چنین داد پاسخ به پیران پیر
که هست این که گفتی همه دل پذیر
ولیکن شنیدم یکی داستان
که باشد بدین رای همدانستان
که چون بچه ی شیر نر پروزی
جو دندان کند تیز کبفر بری

شروع کار و مطالعات فزنی

اول این که:
وگر خود جز اینش نبودی هنر
که از خون صد نامور با پدر،
برآشف و بگذاشت تخت و کلاه
همی از تو جوید بدین گونه راه
نه نیکو نماید ز راه خرد
کزین کشور آن نامور بگذرد^۱ (۷۲/۳)

دوم این که:
د دیگر که کاووس شد پیرسر
ز تخت آمدش روزگار گذر
سیاوش جوان است و با فرهی
بدو ماند آیین و تخت مهی^۲ (۷۳/۳)
پیران به افراسیاب پیشنهاد می کند که
نامه ای به سیاوش بنویسد و او را به توران

بخش اول: سیمای پیران ویسه در شاهنامه
نقش اصلی پیران و حضور فعالش در شاهنامه از آن جا شروع می شود که سیاوش برای گریز از خشم کاووس شاه و دسیسته های سودابه، زنگه شاوران را به عنوان پیک برای گرفتن اجازه ی عبور از توران به نزد افراسیاب می فرستد. افراسیاب هم پیران را احضار و در مورد پیشنهاد سیاوش با او مشورت می کند، پیران هم آن چه از خوی و خصلت و هنر سیاوش شنیده است بازگو می نماید و ضمن ترغیب افراسیاب برای پذیرش سیاوش دو دلیل خود را که یکی اخلاقی و دیگری سیاسی است بیان می کند:



♦ علی بلقی اینانو - تهران

دبیر زبان و ادبیات فارسی منطقه ۵ تهران و
دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

شیوه‌ی معرفی افراد نیز در خور تأمل است. پیران با صداقت موازادی را که شایسته‌ی سیاوش می‌داند معرفی می‌کند. سیاوش با جریره دختر پیران ازدواج می‌کند، اما پیران که به دنبال هدف برتری است به سیاوش می‌گوید:

تو دانی که سالار توران سپاه
ز اوج فلک بر فراز کلاه
شب و روز روشن روانش تویی
دل و هوش و توش و توانش تویی
چو با او تو پیوسته‌ی خون شوی
از این پایه هر دم به افزون شوی (۹۴/۳)

پیران، چون افسری وطن پرست، از مرز تمایلات و منافع شخصی عبور می‌کند و با دو انگیزه دومین ازدواج را به سیاوش

افراسیاب می‌پذیرد و سیاوش وارد توران می‌شود و مورد استقبال پیران قرار می‌گیرد. افراسیاب به او دل می‌بندد و شب و روز وی را در کنار خود نگه می‌دارد:

بدو داد جان و دل افراسیاب

همی بی سیاوش نیامدش خواب (۸۴/۳)

پیران برای رهایی سیاوش از تنهایی، به او پیشنهاد ازدواج می‌دهد و افرادی را که تورانیان برای ازدواج با وی مناسب می‌بیند به این شیوه معرفی می‌کند:

پس برده‌ی شهریار جهان

سه ماه است با زیور اندر نهان

اگر ماه را دیده بودی به راه

از ایشان نه برداشتی چشم ماه

سه اندر شبستان گرسوزند

که از مام و از باب با پروزند

ولیکن تو را آن سزاوارتر

که از دامن شاه جویی گهر

پس برده‌ی من چهارند خرد

چون باید تو را بنده باید شمرد

ز خوبان جریره است انباز تو

بود روز رخشنده دمساز تو (۹۲/۳)

چو با زور و با جنگ برخیزد او

به پروردگار اندر آویزد او (۷۳/۳)

پیران در جواب افراسیاب که مردد است، دو دلیل برای رد سخنان وی که نابخردانه‌اش می‌داند، می‌آورد؛ اول:

کسی کز پدر کژی و خوی بد

نگیرد، از او بدخویی کی سزد

که این خود دلیل عقلی است و سیاوش در آزاد سازی گروگان‌ها که خلاف میل پدرش بود آن را ثابت نموده است.

دوم: دلیل دیگری که پیران می‌آورد برای برانگیختن حس قدرت طلبی شاه است:

نبینی که کاووس دیرینه گشت

چو دیرینه گشت او بیاید گذشت

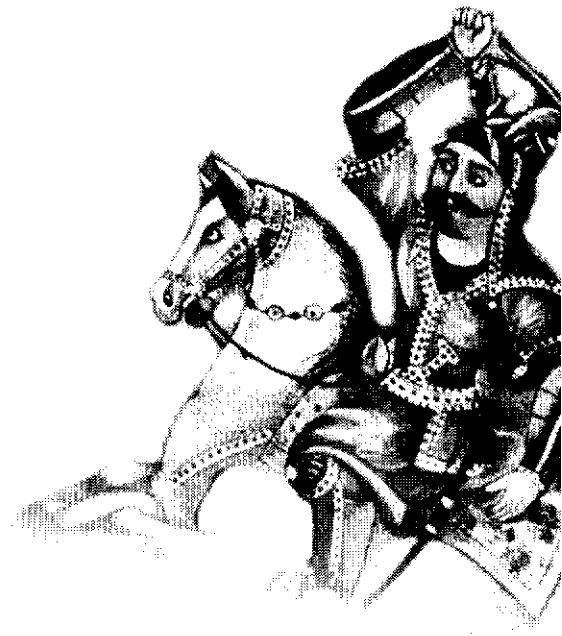
سیاوش بگیرد جهان فراخ

بسی گنج بی رنج و ایوان و کاخ

دو کشور تو را باشد و ناخ و تخت

چنین خود که باید، مگر نیک بخت (۷۴/۳)

تلاش پیران برای تبدیل محاصمه‌ی دیرینه به دوستی و موذت تا قبل از جنگ‌های کین خواهی مشهود است. سرانجام



دلت را بدین کار غمگین مدار
 کسی کز نژاد سیاوش بود
 خردمند و بیدار و خامش بود
 به گفت ستاره شمر مگرو ایچ
 خرد گبرو کار سیاوش بسیج
 کزین دو نژاده یکی نامور
 برآرد به خورشید تابنده سر
 به ایران و توران بود شهریار
 دو کشور بر آساید از کارزار (۹۸/۳)
 علاوه بر این پیران، تقدیر را هم به
 افراسیاب گوشزد می کند:
 بخواهد بدن بی گمان بودنی
 نکاهد به پرهیز افزودنی (۹۸/۳)
 افراسیاب تسلیم استدلال پیران می شود

و می گوید:
 به فرمان و رأی تو کردم سخن
 برو هر چه باید به خوبی بکن (۹۸/۳)
 یک سال بعد از ازدواج فرنگیس و
 سیاوش، افراسیاب به سیاوش اعلام می کند
 که می توانید در هر کجای این سرزمین ادامه
 زندگی بدهید. سیاوش هم می پذیرد و به
 همراه فرنگیس و پیران بار سفر می بندند و در
 شهر ختن که شهر پیران است، رحل اقامت
 می افکنند. سیاوش تصمیم می گیرد شهری
 آباد در آن حوالی بنا کند، اما اخترشناسان آن
 را فرخنده نمی دانند:

اگر چند فرزند من خویش توست
 مرا غم ز بهر کم و بیش توست (۹۴/۳)
 هدف دوم پیران از این پیشنهاد که در
 حقیقت هدف کلان اوست؛ ایجاد زمینه ی
 صلح بین دو کشور در آینده است. سیاوش
 به این پیشنهاد پیران، با دیده ی تردید می نگرد
 اما در جواب پیران می گوید اگر قرار است
 که من به ایران برنگردم و ناچار در توران
 ماندنی شوم و روی کاووس و رستم و دیگر
 نامداران ایران را بنیم؛ پس از فرمان یزدان
 سرپیچی نخواهم کرد و تو ای پیران:

بگفتند یکسر به شاه گزین
 که بس نیست فرخنده بنیاد این (۱۰۴/۳)
 سیاوش از این پیش گویی اندوهگین
 می شود. پیران علت ناراحتی او را می پرسد
 و سیاوش می گوید:

پدر باش و این کدخدایی بساز
 مگو این سخن با زمین جز به راز (۹۵/۳)
 پیران هم فرنگیس را از افراسیاب
 خواستگاری می کند. اما افراسیاب با اظهار
 پیش گویی های ستاره شناسان، با این ازدواج
 مخالفت می کند، چون آن ها گفته اند:

نباشد مرا زندگانی دراز
 ز کاخ و ز ایوان شوم بی نیاز
 شود تخت من گاه افراسیاب
 کند بی گنه مرگ بر من شتاب (۱۰۸/۳)
 پیران در جواب می گوید:

کزین دو نژاده یکی شهریار
 بیاید بگیرد جهان در کنار
 به توران نماند برو بوم و رُست
 کلاه من اندازد از کین نخست (۹۷/۳)
 اما منطق پیران اینجا هم کارساز می شود:
 بدو گفت پیران که ای شهریار

که افراسیاب از بلا پشت توست
 به شاهی نگین اندر انگشت توست
 مرا نیز تا جان بود در تم
 بکوشم که پیمان تو نشکنم (۱۰۸/۳)

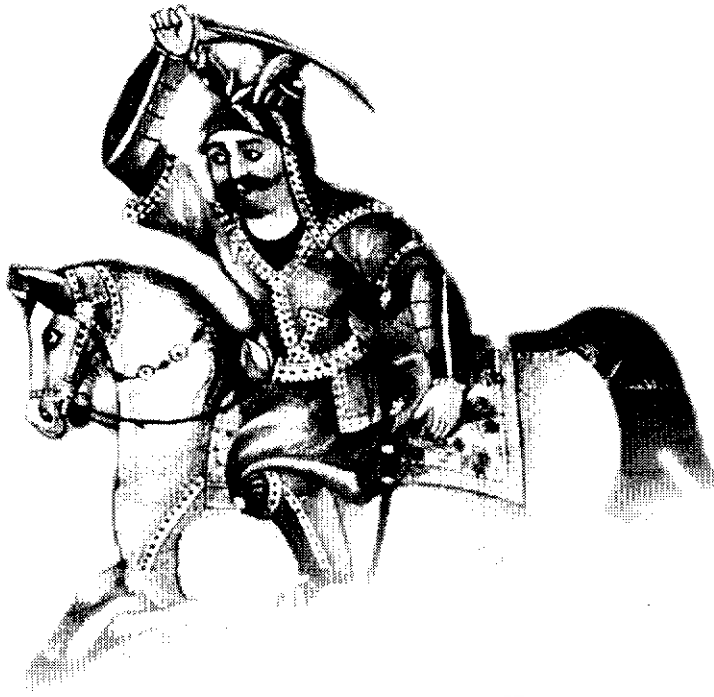
سیاوش نیز ضمن تأکید بر راز داری و
 پیمان و عهد پیران، خیر مرگ خود را به
 دست افراسیاب به پیران می گوید. اما پیران،
 ضمن هراسیدن از این خبر، به خود دلداری
 می دهد که هیچ کس از راز سپهر گردان آگاه
 نیست و سیاوش آن چه می گوید ناشی از
 یادآوری خاطرات است.

مدتی از این ماجرا می گذرد و پیران از
 طرف افراسیاب مأموریت می یابد برای
 گرفتن باج و خراج به چین و مکران و هند
 برود. پیران پس از بازگشت از شهر
 سیاوش گرد بازدید می کند و در گزارش خود
 به افراسیاب پس از توصیف سیاوش گرد
 می گوید:

و دیگر دو کشور ز جنگ و ز جوش
 برآسود چون مهمتر آمد به هوش (۱۱۶/۳)
 چنین بیانی؛ نشان از امید پیران به
 استقرار صلح بین دو کشور دارد. اما این امید
 دیری نمی پاید و با غیبت پیران از عرصه ی
 داستان، زمینه برای وقوع یک تراژدی و یک
 سلسله جنگ های طولانی مهیا می گردد.
 سرانجام دسیسه های گرسوز، زمینه را برای
 کشتن سیاوش فراهم می نماید. از این رو در
 آخرین لحظاتی که سیاوش را خسته و
 دل شکسته به سمت قتلگاه می برند؛ تصریحاً
 گلایه ی خود را از پیران به برادرش پیلسم،
 چنین می گوید:

دردی زمن سوی پیران رسان
 بگویش که گیتی دگر شد به سان
 به پیران نه زین گونه بودم امید
 همی پند او باد بد من چو بید
 مرا گفته بود او که با صد هزار
 زره دار و برگستوان و سوار
 چو برگردت روز یار توام
 به گاه چرا مرغزار توام (۱۵۲/۳)
 آن گاه که پیران از کشته شدن سیاوش
 آگاه می شود، اوج عاطفه ی پیران نمایان
 می گردد:

چو پیران به گفتار بنهاد گوش
 ز نخت اندر افتاد وزو رفت هوش



همی جامه را بر برش کرد چاک
همی کند موی و همی ریخت خاک (۱۵۳/۳)
شیوه‌ی شفاعت و وساطت پیران برای
نجات فرنگیس و کیخسرو، خلوص،
تعهد، عاطفه و اعتراض را هم زمان به نمایش
می‌گذارد.

ز اسب اندر افتاد پیران به خاک
همه جامه‌ی پهلوی کرده چاک (۱۵۶/۳)
و در اعتراض به کشتن سیاوش
می‌گوید:

بکشتی سیاوش را بی گناه

به خاک اندر انداختی نام و جاه (۱۵۷/۳)

به افراسیاب، نسبت به کین خواهی
ایرانیان هشدار می‌دهد، فرنگیس را شفاعت
می‌کند و زیرکانه، جان نوزاد (کیخسرو) را
نیز نجات می‌دهد. از آن جا که پیران طینتی
پاک داشت، شبی در خواب چونان رؤیای
صادقه از تولد کیخسرو مطلع می‌شود. پس
از دیدن کیخسرو، پیران به سراغ افراسیاب
می‌رود و استادانه تولد کیخسرو را به اطلاع
وی می‌رساند، به نوعی که حساسیت وی را
کاهش می‌دهد:

نماند ز خوبی جز از تو به کس

تو گویی که بر گاه شاه است و بس (۱۶۰/۳)

پیران با یادآوری کشتن سیاوش، دل
افراسیاب را نرم می‌کند، به نحوی که به رغم
خبری که پیشگویان به او داده بودند،
می‌گوید:

کنون بودنی هر چه بایست بود

ندارد غم و رنج و اندیشه سود

مداریدش اندر میان گروه

به نزد شبانان فرستش به کوه (۱۶۰/۳)

برخلاف خواست افراسیاب، پیران در
جهت تربیت کیخسرو می‌کوشد و وی را از
نژادش مطلع می‌کند و هنگام بالندگی
کیخسرو، که افراسیاب قصد آزمایش وی را
دارد پیران هوشیارانه کیخسرو را چنین
راهنمایی می‌کند:

بدو گفت کز دل خرد دور کن

چو رزم آورد پاسخش سوز کن

آرزوهایش را در جهت صلح بین دو کشور،
بر باد رفته می‌بیند، که پیوستن کیخسرو به
ایرانیان را نشانه‌ی مرگ خود و افراسیاب و
شکست کشورش تلقی می‌کند. لذا لشکری
را برای دستگیری آن‌ها می‌فرستد. لشکر از
گیو شکست می‌خورد و ناچار خود به همراه
لشکر زبده‌ای برای دستگیری آنان می‌رود.
اما پیران نیز به کمند گیو گرفتار می‌شود؛
این جاست که کیخسرو و فرنگیس به شفاعت
پیران برمی‌خیزند و مانع کشته شدن وی
می‌گیرند و این عمل، آن دو را تا حدودی از
دین پیران می‌رهاند. فرنگیس این گونه از
پیران شفاعت می‌کند:

به گیو آن زمان گفت کای سرفراز

کشیدی بسی رنج راه دراز

چنان دان که این پیر سر پهلوان

خردمند و رادست و روشن روان

پس از داور دادگر رهنمون

بدان کاو رهانید ما را ز خون (۲۲۲/۳)

پس از این در جنگ‌های کین خواهی،
پیران سپهداری لشکر توران را بر عهده دارد
و از ترفندهای مختلف برای شکست سپاه
ایران استفاده می‌کند. از سوی دیگر پادشاه
و سرداران ایرانی که به کین خواهی سیاوش
می‌جنگیدند بارها پیشنهادهایی برای جدایی
پیران از لشکر توران و پیوستن او به ایرانیان

مرو پیش او جز به دیوانگی

مگردان زبان جز به بیگانگی

مگرد ایچ گونه به گرد خرد

یک امروز بر تو مگر بگذرد (۱۶۵/۳)

پس از این، کیخسرو و فرنگیس در
سیاوش گرد مستقر می‌شوند و از طرف دیگر
گیو، پهلوان ایرانی که برای جست و جوی
کیخسرو به توران زمین فرستاده شده بود،
پس از هفت سال موفق به یافتن وی می‌گردد
و با فرنگیس هر سه روانه‌ی مرز ایران
می‌شوند. از این جاست که با چهره‌ی دیگر
پیران (البته از دیدگاه ایرانیان) مواجه
می‌شویم:

چو بشنید پیران غمی گشت سخت

بلرزید بر سان برگ درخت (۲۱۳/۳)

بفرمود، تا ترک سیصد سوار

برفتند تازان بر آن کارزار

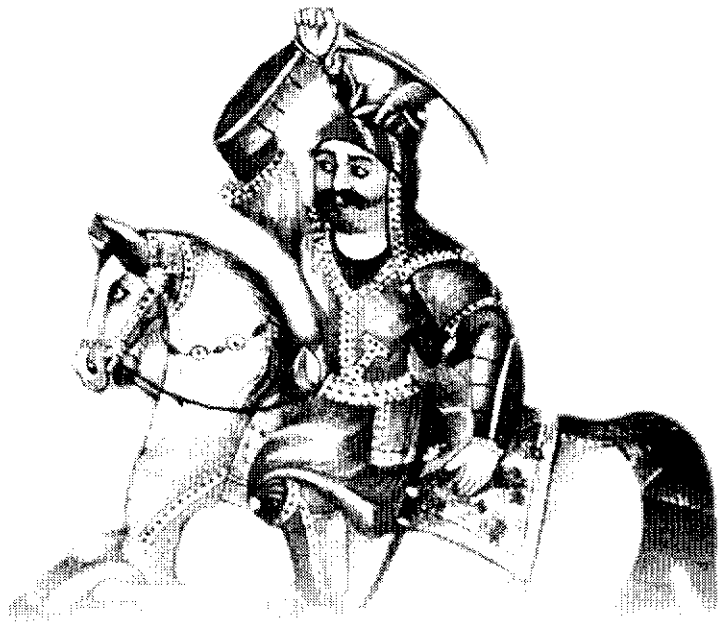
سر گیو بر نیزه سازید گفت

فرنگیس را خاک باید نهفت

بیندید کیخسرو شوم را

بداختر بی او بر و بوم را (۲۱۳/۳)

چه می‌شود که ناگاه کیخسرو دست
پرورده‌ی پیران، شوم و بد یمن می‌شود؟
می‌توان گفت پیران از عاقبت کار آگاه است
و با همه‌ی خردمندی می‌خواهد جلوی بودنی
کار را بگیرد. پیران اینک نه تنها آمال و



ارائه می‌کنند که پیران وطن پرست نمی‌پذیرد.

در جنگ هماون (کوهی در خراسان)، طوس سردار ایرانی به فرستاده‌ی پیران چنین می‌گوید:

مرا شاه ایران چنین داد پند
که پیران نیاید که یابد گزند
که او ویژه پروردگار من است
جهان دیده و دوست دار من است
به بیداد برخیره با او مکوش

نگه کن که دارد به پند تو گوش (۱۲۹/۴)
اما در اثنای همان جنگ پیران وفاداری خود را به افراسیاب و کین خود را به ایرانیان چنین ابراز می‌کند:

بیاید کنون دل ز تیمار شست
به ایران نمانم برو بوم و رستم
به ایران و توران و بر خشک و آب
تینند جز کام افراسیاب (۱۶۳/۴)
از طرف دیگر رستم، پهلوان بزرگ ایران نیز به هومان فرستاده‌ی پیران می‌گوید که قصد دیدن پیران را دارد چون:

ز پیران مرا دل بسوزد همی
ز مهرش روان بر فرزند همی
ز خون سیاوش جگر خسته اوست

ز ترکان کنون راد و آهسته اوست (۲۱۷/۴)
پیران با درد و بیم به نزد رستم می‌رود ضمن بیان شرح حال خودش، خواهان آشتی بین دو کشور می‌شود. رستم هم با تمجید از پیران، هم برای استقرار آشتی هر دو راه را پیشنهاد می‌کند؛ یکی این که کشنده‌ی سیاوش را دست بسته نزد شهریار ایران فرستی و دیگر این که خود نیز پناهنده‌ی بارگاه کیخسرو شوی.

پیران پس از رایزنی با سران لشکر خود چنین پاسخ می‌دهد:

توان داد گنج و زر و خواسته
ز ما هر چه او خواهد آراسته
نشاید گنهکار دادن بدوی
بر اندیش و این رازها باز جوی
گنهکار جز خویش افراسیاب

سه حرکت خیرخواهانه و صلح جویانه‌ی پیران؛ یعنی دعوت از سیاوش، نجات کیخسرو و شفاعت از بیژن نه تنها نتیجه‌ی دل خواه او را نمی‌دهد بلکه هر کدام منتج به ضربه‌ای سهمگین به توران و شخص پیران می‌شود و به زعم خود او:

از این کار بهر من آمد گزند
نه بر آرزو گشت چرخ بلند (۲۲۱/۴)
جنگ دوازده رخ را می‌توان جنگ سرنوشت پیران و توران نامید. از این روست که کیخسرو به گودرز توصیه می‌کند:

جهان دیده‌ای سوی پیران فرست
هشیوار وز یادگیران فرست
به پند فراوانش بگشای گوش
برو چادر مهربانی ببوش (۹۳/۵)
گودرز نیز گیو را با پیامی عتاب‌آلود نزد پیران می‌فرستد و چهار شرط را - که بیش‌تر برای نجات پیران است تا آشتی و صلح - مطرح می‌کند:

نخستین کسی کاو بیفکند کین
به خون ریختن برنوشت آستین
به خون سیاوش بیازید دست
جهانی به بیداد برکرد پست
به سان سگانشان از آن انجمن
بیندی فرستی به نزدیک من
بدان تا فرستیم نزدیک شاه

که دانی سخن را مزن در شتاب (۲۳۹/۴)
کجا آشتی خواهد افراسیاب
که چندین سپاه آمد از خشک و آب (۲۳۹/۴)
و عکس‌العمل رستم:

چو بشنید رستم بر آشفست سخت
به پیران چنین گفت کای شوربخت
تو با این چنین بند و چندین فریب
کجا پای داری به روز نهیب
مرا از دروغ تو شاه جهان
بسی یاد کرد آشکار و نهان
و زان پس کجا پیر گودرز گفت
همه بند و نیز نگت اندر نهفت
بدیدم کنون دانش و رای تو

دروغ است یکسر سراپای تو (۴/۲۴۰/۴)
در این جنگ پس از شکست سپاه توران، پیران جان سالم به در می‌برد تا نقش تأثیر گذار خود را تکرار کند. در اثنای داستان بیژن و منیژه، مجدداً پیران نقش مثبت صلح جویانه‌ی خود را بروز می‌دهد و راه حلی ارائه می‌کند تا کم‌ترین تنش در روابط دو کشور ایجاد شود. پیران وقتی می‌بیند که داری برپا کرده‌اند و می‌خواهند بیژن را برادر کنند به نزد افراسیاب می‌رود و آسیب‌هایی را که از کشتن سیاوش به تورانیان رسیده است یادآوری می‌کند و مانع کشتن شدن بیژن می‌شود.



یادآوری بند و فریب های گذشته ی پیران به
وی می نویسد:

ولیکن نه گاه فریب است و بند
که هنگام گرزست و تیغ و کمند (۱۵۴/۵)
مرا با تو جز کین و پیکار نیست
گه پاسخ و روز گفتار نیست (۱۵۴/۵)
و این چنین اعلام جنگ می کند:
چو یاد آورم چون کنم آشتی
که نیکی سراسر بدی کاشتی (۱۵۷/۵)
بدان ای نگهبان توران سپاه
که فرمان جز این است ما راز شاه (۱۵۷/۵)
مرا جنگ فرمود و آویختن
به کین سیاوش خون ریختن (۱۵۷/۵)

هر دو سپهدار، ده سوار از لشکر خود
برگزیدند و هر پهلوان با طرف مقابل جنگ
را آغاز کرد. گیویاگروی زره، فریبرز با کلباد
ویسه، رهام گودرز با بارمان، گرازه با
سیامک، گرگین با اندریمان و... و سپس هر
دو سردار، جنگ خود را آغاز نمودند:

سپهدار ایران و توران دژم
فراز آمدند اندران کین به هم (۲۰۰/۵)
نگه کرد پیران که هنگامه چیست
بدانست کان گردش ایزدی است (۲۰۱/۵)
ولیکن به مردی همی کردکار
بکوشید با گردش روزگار (۲۰۱/۵)
(۱۹۸۶)

گرچه پیران می دانند که روز مرگش
فراز سیده است اما مردانه کارزار را آغاز
می کند؛ در تیراندازی گودرز تیری بر گستوان
اسب پیران زد:

بیفتاد و پیران در آمد به زیر
بغلنید زیرش سوار دلیر
ز نیرو به دو نیم شد دست راست
هم آن گه بغلنید و بر پای خاست (۲۰۱/۵)
پیران مجروح، از چنگ گودرز
می گریزد و گودرز چون اوضاع را چنین
می بیند پیشنهاد می کند:

چو کارت چنین گشت زنهارخواه
بدان تات زنده برم نزد شاه
بیخشاید از دل همی بر تو بر

را به آگاهی کیخسرو می رساند و کیخسرو در
جواب آن می نویسد که من می دانستم که دل
پیران از کین تهی نخواهد شد ولی به پاس
خوبی هایش در صدد جنگ با او نبودم.
اکنون که مسلم شده است او به جای خرد آز
و هوا را برگزیده است:

تو از جنگ پیران مبرتاب روی
سپه را بیارای وزو کینه جوی (۱۴۴/۵)
چو پیران نبرد تو جوید دلیر
مکن بد دلی پیش او شو چو شیر (۱۴۴/۵)
و سرانجام لشکر ایران آماده ی نبرد نهایی
شد:

به پیران رسید آگهی زین سخن
که سالار ایران چه افکند بن
از آن آگهی شد دلش پر نهیب
سوی چاره بر گشت و بند و فریب (۱۴۷/۵)
او طی نامه ای به گودرز ضمن نکوهش
جنگ، با اشاره به مرگ سیاوش می گوید:

به کین جستن مردی ناپدید
سر زندگان چند باید برید؟ (۱۴۸/۵)
و پیشنهاد می کند که اگر گودرز آشتی را
نپذیرد؛ سردارانی از هر دو سپاه انتخاب
شوند و فقط همین افراد با هم بجنگند تا از
خونریزی بیش تر جلوگیری شود و هر یک از
طرفین که پیروز شد، پیروز نهایی جنگ
محسوب گردد. گودرز نیز در پاسخ، ضمن

چه سرشان ستاند چه بخشد کلاه
دگر هر چه از جنگ نزدیک توست
همه دشمن جان تاریک توست (۹۶/۵)
همه آلت لشکر و سیم و زر
فرستی به نزدیک ما سر به سر (۹۶/۵)
و دیگر که پور گزین تو را
نگهبان گاه و نگین تو را
برادرت هر دو سران سپاه
که هزمان بر آرند گردن به ماه
چو هر سه بدین نامدار انجمن
فرستی گروگان به نزدیک من (۹۷/۵)
تو نیز آن گهی برگزینی دو راه
یکی راه جویی به نزدیک شاه
ابا دودمان نزد خسرو شوی
بدان سایه ی مهر او بغنوی (۹۷/۵)
گر از شاه ترکان بترسی ز بند
نخواهی که آبی به ایران سزد
بپرداز توران و بنشین به چاج
بیر تخت ساج و برافراز تاج (۹۷/۵)
و پیران در جواب پیغام گودرز:
به گیو آن گهی گفت برخیز و رو
سوی پهلوان سپه باز شو
بگوش که از من تو چیزی مجوی
که فرزانتگان آن نبینند روی (۹۹/۵)
گودرز هم طی نامه ای، گزارش جنگ
و موضع گیری پیران در قبال پیشنهاد صلح

چنان چون بود در خور مهتران (۲۲۷/۵)

ویژگی های شخصیتی پیران ویسه

از ویژگی های شخصیتی پیران ویسه، در لابه لای ابیات شاهنامه می توان این موارد را برشمرد:

۱- ویژگی های مثبتی که به وی منتسب گردیده است:

الف- خردمندی، فرنگیس می گوید:

چنان داد که این پیرسر پهلوان

خردمند و راداست و روشن روان (۲۲۲/۳)

ب- صلح جویی: پیران در توجیه

پذیرش سیاوش به افراسیاب می گوید:

بر آساید از کین دو کشور مگر

اگر آردش نزد ما دادگر (۷۳/۳)

در جواب گودرز در رد کین خواهی و

جنگ می گوید:

به کین جستن مرده ای ناپدید

سر زندگان چند باید برید (۱۴۸/۵)

هنگامی که هومان عازم میدان جنگ با

رستم می شود پیران ابراز می کند:

که دانا به هر کار سازد درنگ

سر اندر نیارد به پیکار و جنگ (۱۱۱/۵)

پیران در مواجهه با رستم می گوید:

تورا آتشی بهتر آید که جنگ

نباید گرفتن چنین کار تنگ (۲۲۳/۴)

و یا وقتی که گزارش سیاوش گرد را به

افراسیاب می دهد بیان می کند:

و دیگر دو کشور ز جنگ و زجوش

بر آسود چون مهتر آید به هوش (۱۱۶/۳)

ج- نام نیک: پیران در جواب گودرز

می گوید:

به نام ار بریزی مرا گفت خون

به از زندگانی به ننگ اندرون (۱۰۰/۵)

(۲۶۴)

د- فداکاری:

چنین گفت با نامور انجمن

که گر بگسلد زین سخن جان من

نمانم که یازد بر او شاه چنگ

مرا گر سپارد به کام نهنگ (۱۵۹/۳)



بر آن کوه خارا زمانی تپید

پس از کین و آورد گاه آرمید (۲۰۲/۵)

پندی که پس از مرگ او، حکیم طوس

می فرماید چنین است:

زمانه به زهر آب دادست چنگ

بذرد دل شیر و جرم پلنگ

چنین است خود گردش روزگار

نگیرد همی پند آموزگار (۲۰۳/۵)

چنین است کردار این پر فریب

چه مایه فراز ست و چندی نشیب

خردمند را دل ز کردار اوی

بماند همی خیره از کار اوی (۲۲۸/۵)

با پایان یافتن جنگ، کیخسرو با استقبال

سران سپاه و جنگ جویان خود، میدان رزم

را مورد بازدید قرار داد، بر جنازه ی پیران آب

از دو دیده به درد فرو ریخت و به پاس

نیکی های او:

بفرمود تا مشک و کافور ناب

به عنبر بر آمیخته با گلاب

تنش را بیالود زان سر به سر

به کافور و مشکش بیاگند سر

یکی دخمه فرمود خسرو به مهر

بر آورده سر تا به گردان سپهر

نهاد اندر و تخت های گران

که هستی جهان پهلوان سر به سر (۲۰۲/۵)

در جواب:

بدو گفت پیران که این خود مباد

به فرجام بر من چنین بد مباد

از این پس مرا زندگانی بود

به زنهار رفتن گمانی بود

خود اندر جهان مرگ را زاده ایم

بدین کار گردن تو را داده ایم (۲۰۲/۵)

در آخرین لحظات عمر نیز پیران به دفاع

و حمله مبادرت می کند:

بینداخت خنجر به کردار تیر

بیامد به بازوی سالار پیر

چو گودرز شد خسته بر دست اوی

ز کینه به خشم اندر آورد روی (۲۲۰/۵)

صحنه ی مرگ پیران چنین اتفاق

می افتد:

بینداخت رُوبین به پیران رسید

ز ره بر تنش سر به سر بر درید

ز پشت اندر آمد به راه جگر

بگرید و آسیمه بر گشت سر

بر آمدش خون جگر بر دهان

روانش بر آمد هم اندر زمان

چو شیر زیان اندر آمد به سر

بنالید با داور دادگر



ح- راست کرداری و درست اندیشی :
 نظر رستم درباره پیران :
 که او را به جز راستی پیشه نیست
 زید بر دلش راه اندیشه نیست (۲۳۲/۴)
 رستم به پیران می گوید :
 ندیدستم از تو به جز راستی
 ز ترکان همی راستی خواستی (۲۲۳/۴)
 ط- خداشناسی : سپهبد بیامد بر شهریار
 بسی آفرین کرد بر کردگار
 ی- والا همتی و عزت نفس : در آخرین
 لحظات عمر در برابر پیشنهاد پناهندگی ، که
 از سوی گودرز مطرح می شود ، چنین پاسخ
 می دهد :
 بدو گفت پیران که این خود مباد
 به فرجام بر من چنین بد مباد
 از این پس مرا زندگانی بود
 به زنهار رفتن گمانی بود (۲۰۲/۵)

ایرانیان ، در نامه ای که به افراسیاب می فرستد
 می گوید :

فراوان فرییش فرستاده ام
 ز هر گونه ای بندها داده ام (۱۲۴/۴)
 گودرز در مورد او می گوید :
 چو داند که تنگ اندر آمد نشیب
 به کار آورد بند و رنگ و فریب (۲۳۴/۴)
 رستم به پیران می گوید :
 تو یا این چنین بند و چندین فریب
 کجا پای داری به روز و نهیب (۲۴۰/۴)

به اذعان دکتر اسلامی ندوشن : «انسان
 خوب در شاهنامه دارای صفات خردمندی ،
 فرهنگ ، صلح طلبی ، بی آزاری و نام نیک
 است . « بنابراین با توجه به خصایص
 شخصیتی پیران که در این نوشته به آن ها اشاره
 شده می توان گفت پیران از شخصیت های
 مثبت شاهنامه است .

۲- ویژگی های منفی که به وی منتسب گردیده است:

در مقابل ویژگی های مثبت شخصیتی که
 بیان گردید برخی خصایص منفی نیز می توان
 به وی منتسب کرد .
 الف- دروغ گوئی : گودرز در مورد
 پیران به رستم می گوید :
 دروغ است یکسر همه گفت اوی
 نشاید جز از اهرمن جفت اوی (۲۳۵/۴)
 گودرز به پیران می گوید :
 بدیدم کنون دانش و رای تو
 دروغ است یکسر سراپای تو (۲۴۰/۴)
 رستم به پیران می گوید :
 مرا از دروغ تو شاه جهان
 بسی یاد کرد آشکار و نهان (۲۴۰/۴)
 ب- فریب کاری : پیران در جنگ با

افراسیاب در مورد وی می گوید :
 همیشه یکی جوشنی پیش من
 سپر کرده جان و فدا کرده تن (۱۶۵/۵)
 ه- مهربانی : نظر کیخسرو در اولین
 برخورد که حتی آن زمان که پیران را
 نمی شناسد :
 ازیرا کسی کت نداند همی
 جز از مهربانت نخواهد همی (۱۶۲/۳)
 طوس به پیران می گوید :
 چنین داد پاسخ که از مهر تو
 فراوان نشان است بر چهر تو (۱۲۳/۴)
 رستم می گوید :
 ز پیران مرا دل بسوزد همی
 ز مهرش روان بر فرزند همی (۲۱۷/۴)
 و- وفای به عهد :
 وقتی سیاوش راز کشته شدن را خود به
 دست افراسیاب به پیران می گوید ، پیران
 اذعان می دارد :

مرا نیز تا جان بود در تنم
 بکوشم که پیمان تو نشکنم (۱۰۸/۳)
 سیاوش نیز ضمن تأکید بر وفاداری پیران
 می گوید
 تو پیمان همی داری و رای راست
 ولیکن فلک را جز این است خواست
 (۱۰۸/۳)

و یا زمانی که پیران به کمند گیو می افتد
 و کیخسرو و فرنگیس وی را شفاعت
 می کنند ، گیو به شرط این که پیران دست بسته
 به نزد سپاه خود برود او را آزاد می کند و پیران
 نیز چنین عمل می کند و دست بسته تا نزد
 افراسیاب می رود .
 ز- وطن پرستی : اوج وطن پرستی
 پیران را در رد مکرر پیشنهاد های ایرانیان
 می توان دید .

منابع

- ۱- اسلامی ندوشن ، محمد علی ، «نوشته های بی سرنوشت» ، تهران ، انتشارات یزد ، چاپ سوم ، ۱۳۷۱ ، ص ۱۱۳
- ۲- فردوسی ، ابوالقاسم ، «شاهنامه فردوسی» متن انتقادی از روی چاپ مسکو ، به کوشش سعید حمیدیان ، تهران ، انتشارات قطره ، چاپ پنجم ، ۱۳۷۹